



گفت و گوی «قانون» با باربد گلشیری پس از نامه سرگشاده اوبه مدیر گالری محسن

ردای گشاد من را تن پادشاه برهنه تان کنید

ویتالی کومار، هنرمند منتقد روس، برایم تعریف کرد که روسیه نیز همین طور شده، روسیه‌ای که روزی معنویت به معنایی که مله ویچ می جست در آن یکی از بحث‌های غالب بود.

قانون - نامه سرگشاده باربد گلشیری از هنرمندان عرصه تجسمی در هفته گذشته واکنش‌های بسیاری را برانگیخت. باربد گلشیری، عکاس، مجسمه ساز و گورنگار ایرانی که جایزه دوسالانه مجسمه سازی را نیز دریافت و ده‌ها نمایشگاه در کشورهای مختلف برگزار کرده است در نامه سرگشاده خود به «احسان رسول اف»، به مواردی در رابطه با این گالری اشاره کرد که موجب شد بار دیگر بحث‌های مختلف در رابطه با گالری‌های هنری در میان هنرمندان عرصه هنرهای تجسمی به وجود آید. پس از این نامه برخی در پاسخ‌های سرگشاده‌ای به وی، بحث‌های دیگری را نیز مطرح کردند و برای یافتن پاسخ برخی پرسش‌ها به سراغ خود گلشیری رفتیم تا با او پس از انتشار نامه سرگشاده اش گفت و گو کنیم.

در ابتدای امر که نامه شما منتشر شد، بیش از آن که طغیان یک هنرمند بر علیه سیستم گالری‌داری در سال‌های اخیر باشد (که بود)، این سوال را در میان عده‌ای وحتىی برخی از موافقان ایجاد کرد که چرا حالا؟ مگر چه اتفاقی حالا افتاده است که باربد گلشیری تصمیم می گیرد این گونه از گالری محسن اعلام براثت کند. حالا می خواهیم برای سوال اول، این سوال را که بسیار هم مطرح شد، بپرسم؛ چرا ناگهان تصمیم گرفتید آن نامه سرگشاده را بنویسید؟

این را اغلب کسانی پرسیدند که یا با گالری محسن قرارداد دارند یا از آنجا حقوق می گیرند. این‌ها در واقع پرسیده‌اند که چرا زمانی که نفع ما با این مجموعه گره نخورده بود، نگفتی. اما عده دیگری نیز همین نقد را کرده‌اند و حق است که پاسخ دهم. اغلب‌شان گفتند «تازه فهمیدی؟» پس اگر ایشان این همه سال می دانستند، چرا چیزی نگفتند؟ هیچ وقت برای اعتراض و عذرخواهی دیر نیست. اما دلیل اینکه چرا در این تاریخ آن نامه را نوشتیم؛ همین جا بگویم که اغلب پی نیت من گشتند. نمی دانم نیت من چه اهمیتی دارد. اصل مطالبه‌ای صنفی است اما چون بسیاری پرسیده‌اند و شما نیز پرسیدید، پاسخ می دهم تا شاید تاثیری کند: در مراسم زنده‌یاد امیرانتظام بحث نامه تسلیت رییس دولت اصلاحات پیش آمد. برخی گفتند که به جای تسلیت باید عذر می خواست. نخست از ذهنم گذشت که اگر عذر می خواست، گروهی به او حمله می کردند که چرا الان عذر خواستی و نه یک سال قبل یا چند سال قبل یا همان اول. بعد از ذهنم گذشت که چرا مدام از سیاستمداران انتظار داریم عذر بخواهند. چرا من

شهروند نباید عذر بخوایم و از اشتباهاتم بگویم؟ مگر مسئولیت شهروند کم است؟ دلیل دیگر هم تاثیر فیلم «مصدق از نگاهی دیگر؛ در چپهای برمنش، روش و بینش» زنده یاد هدی صابر بود که دکتر بهروز برومند نازنین به دستم رساند. فیلم هدی صابر من را با روزمره دکتر مصدق در احمدآباد آشنا کرد و وظیفه‌ام دانستم که از تاریک‌ترین و مفتضح‌ترین بخش حرفه‌ای ام بگویم، عذر بخوایم و قصد جبران کنم. من شیفته شخص مصدق نیستم، اما به راه مصدق باور دارم و سعی می‌کنم مدام از آن راه بیاموزم. به عنوان کسی که کمپین احیای یادمان دکتر مصدق در گورستان ابن بابویه را راه انداخته است، باید نوری بر تاریکی ام می‌تاباندم. به من خرده گرفته‌اند که جایزه دوسالانه مجسمه‌سازی را داشت کرده‌ام. با جست‌وجویی ساده در اینترنت می‌بینید که پول آن جایزه خرج آن کمپین می‌شود و حاضر به پذیرفتن کمک مالی از کسی نشده‌ام.

در بخش‌هایی از نامه به سابقه همکاری خود با گالری محسن و گالری‌های دیگر اشاره کردید. چه اتفاقی در این پروسه همکاری‌ها افتاد که ناگهان تصمیم گرفتید از همکاران عذرخواهی کنید و چنین واکنشی نشان دهید؟

هیچ اتفاقی در پروسه همکاری نیفتاد. اگر افتاده بود، همان موقع کاری می‌کردم. گالری محسن تغییری در رویه کارش نداد، من به شخصه به نتایجی رسیدم. اینکه نوشتن آن نامه به دلخوری من بازمی‌گردد بر ساخته همان گالری محسن است. بخشی از نامه‌های یک سال پیش من را نشان این و آن داده‌اند. یعنی دست کم برای دو نفر از کسانی که جوابیه نوشته‌اند و با گالری محسن قرارداد دارند. تا نشان دهند که من از ایشان پول خواسته‌ام و آن‌ها نداده‌اند، غافل از اینکه من درست همان بخش نامه را در مصاحبه با تندیس در ۱۳۹۷/۰۳/۲۱ آورده‌ام و اگر هراسی داشتیم، نقلش نمی‌کردم. از جمله پرسش‌های من از قراردادی که هرگز با ایشان امضا نکردم، یکی این بود که برای شما همیشه نمایشگاه رایگان سرپرستی می‌کنند یا این بار چنین است. در پاسخ نوشته بودند که انتظارتان را بگویید و ما خیلی از کار کردن با شما هیجان زده‌ایم، یعنی برای همکاری با ما چقدر می‌خواهید. اگر در پاسخ دستمزدی طلب کرده یا آن قرارداد را امضا کرده بودم، بیشتر در آن مرداب فرو می‌رفتم. پس پاسخ دادم که انتظاری ندارم و برای من هم هدف همکاری بود و کشف هنرمندی که به کارش باور داشتم. همان یک تکه را نشان این و آن داده‌اند تا نویسندگان نامه را تخریب کنند و مطالبه صنفی به حاشیه برود. در یکی از جوابیه‌ها نیز این مساله مطرح شده است. اگر یک چیز در آن پروسه همکاری فهمیده باشم، این است که در مبادله‌ای نمادین نام من را گفته بودند. دیگر مهم نبود که من پولی نگرفته‌ام؛ مهم این بود که در آن بازی شرکت کرده بودم. چند همکار هم به من تشر زدند که «خواست هست چه می‌کنی؟» پس به گالری محسن نامه‌ای دادم و خواستم دیگر نامم را جایی منتشر نکنند که کردند. اشتباه همکاری کردن با آن مجموعه را باید جبران کرده و همکارانم را آگاه می‌کردم که اشتباه من را تکرار نکنند و مهم‌تر از همه این‌ها این بود که مطالبه‌ای صنفی را مطرح کنم و در آن نامه بنویسم: «چرا گالری شما و تمام گالری‌های دیگر مانند شرکت‌ها و نهادهای سالم صورت شفاف منابع درآمدی و دخل و خرج سالانه‌تان را منتشر نمی‌کنید؟». اصل این است، حالا هزار حمله دیگر به شخص من بکنند، باز مطالبه سر جایش می‌ماند.

نکته مهمی در نامه بود که بسیاری را به واکنش واداشت و آن اصطلاح اهلی شدن هنرمند توسط گالری دار بود. چندین بار در نامه از این کنایه استفاده کردید که گالری، هنرمند را اهل خودش می کند و در مرحله نخست شاید خشم از این کنایه بسیاری از هنرمندان را به واکنش واداشت. اینکه نمی خواستند بشنوند یا باور کنند اهلی یک گالری شده اند. چگونه و با چه سابقه ذهنی این اصطلاح را به کار بردید؟ چه دیده بودید که باعث شد این توصیف را برای وضعیت امروز به کار ببرید؟

من نوشته بودم «اهل» نه «اهلی». اما حق با شماست. گاه گالری، هنرمند را اهلی می کند. حکومت هم گاه چنین می کند. به هر حال «اهلی» نسبت است به «اهل». نوشته بودم که این نامه را کسی می نویسد که بیش از یک سال است که اهل هیچ گالری ای نیست، همین. بحث من که بارها گفته و نوشته ام خوی قبیله ای است. ببینید دو نفر از هنرمندان گالری محسن به من جوابیه دادند. نامه من خطاب به رسول اف است اما این ها مانند افراد قبیله به نویسنده نامه حمله می کنند تا اصل مطالبه مخدوش شود. من در گذشته هم نوشته ام که گالری ها در اینجا اغلب قبیله ای اند. این توهین نیست، تحلیل من است. باید آن نامه را زمانی می نوشتم که عضو هیچ قبیله ای نبودم. حیات و معیشت کسانی که از نامه من دفاع کرده اند تنها به من گره نخورده است. فقط در مطرح کردن چند مطالبه همسو هستیم. بر سر بسیاری مسائل دیگر نیز اختلاف نظر داریم. برخی از هنرمندان گالری محسن از نزدیکان من هستند یا بوده اند. این انتظار که نقد شما فقط زمانی به حق است که به نفع اطرافیان و قبیلهات باشد، پیشامدرن است. من نفع کسی را در نقد در نظر نمی گیرم، حتی نفع خودم را. گالری ای که با آن کار می کردم از نقدی که به یکی از موزه های آمریکا کرده بودم بسیار برآشفته بود، چون رابطه خوبی با آن موزه داشت و انتظار می رفت که من به نفع خودم که با نفع او گره خورده بود، بیندیشم و بس. معلوم است که کار کردن با گالری، نفع و امنیت دارد. انتشار آن نامه سرگشاده برای من ضرر شخصی بسیاری داشته است. دوستانی را حتی این میان از دست داده ام. من به خیال خودم خطی روی خاک کشیده بودم تا بگویم این سو ایستاده ام. فکر نمی کردم چنین موجی راه بیفتد. حالا این موج آن خط را آن قدر حفر کرده که خندقی به نظر می آید و گذشتن از آن بسیار سخت تر شده است. همین جا می گویم که فکر نمی کنم یک سوی خندق شرافت است و سوی دیگر خود فروختگی. راه های هنرمندان با هم فرق می کند. جهان دوقطبی هم جهان مزخرفی است. من ۹ سال پیش از فروختن اثری به گالری ساچی (یا ساعتچی) انگلستان در مقاله ای تند و انتقادی عذر خواستم. هنرمند دیگری نیز بود که عذرخواست و همان راه را رفت تا توانست مرکزی مستقل و درخشان در پاریس باز کند. راه من و او تفاوت دارد. تاثیر اجتماعی او از من بیشتر است. اما از یاد نبریم که در انگلستان و فرانسه اغلب با هزینه کمتری نور بر پول تاریک می تابانند و مثل اینجا به کسی که پرسش کرده، نمی تازند.

یکی از مواردی که برخی منتقدان نامه شما به آن اشاره داشتند، این بود که رفتار باربد گلشیری مصداق ابن الوقت بودن است. این موضوع وقت هم البته حرف غریبی بود. می خواهیم به صراحت از خودتان بپرسیم؛ این موضوع وقت مناسبی نبود از سوی برخی منتقدان یا انتخاب زمان دیگر را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا پروژه ای بوده که به نتیجه نرسیده و از باب آن بوده که این گونه گفته اند یا دلایل دیگری دارد؟

راستش وصلش کردند به پرسش «#فرزندت_کجاست؟» و موج فسادستیزی اخیر من سال‌هاست می‌نویسم و اقتصاد بیمار هنر را نقد می‌کنم اما کسانی همین نامه سرگشاده را خوانده و نقدهای پیشین من را که در همین مملکت هم منتشر شده، نخوانده و فکر دیگری کرده‌اند. این نقد در ادامه همان نقدهاست. وقت اگر سال‌ها باشد، من این‌وقت هم مصاحبه با تندیس بسیاری از گالری‌های تهران را نقد کرده بودم، اما کمتر از این نامه خوانده شده است. هر سه جوابیه‌ای که منتشر شده نقد شخص من است، نه پاسخ به آن نامه. پرداختن به شخص من دارد آن مطالبات صنفی را پنهان می‌کند. بیایید فرض کنیم که اثبات کردند که من ریاکار و ابن‌الوقتیم. بیایید به دروغ ادعا کنیم که من بار اول است که نهادی را نقد می‌کنم. مگر اثبات شیء نفی ما عدا می‌کند؟

موضوع نامه شما گالری محسن و به نوعی شخص احسان رسول اف بود اما در نهایت نامه حاشیه‌های بسیار دیگری برانگیخت و از آن جمله این بحث که این اهلی کردن هنرمند (اصطلاحی که از خود شما وام گرفته اند) فقط کار یک گالری و گالری محسن نیست و سایر گالری‌ها هم همین روش را دارند. با این توضیح آیا باور دارید موضوع گالری داری در ایران بیش از آنکه برای ارتقای هنر باشد، اکنون به بیزنسی تمام عیار تبدیل شده است؟

مگر زمانی که من گالری محسن یا حراج تهران یا حراج‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس یا حتی لندن و مجیک آپریشیا و غیره را نقد می‌کنم، منظورم این است که مابقی جریان‌های اقتصادی هنر سالمند؟ اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. نقدهای قدیم من را اگر بخوانند، می‌بینند چه نهادهایی را در این سال‌ها نقد کرده‌ام و دوباره تکرار می‌کنم که من در آن نامه از تمام گالری‌ها خواسته‌ام که به شفافیت تن بدهند. اما برخلاف حرف شما گمان نمی‌کنم که گالری‌های دیگر همان روش گالری محسن را دارند. مگر آن‌ها هم به برخی هنرمندان شان ماهانه حقوق می‌دهند؟ اما پرسش بیشتر این منتقدان این بوده است که چرا گالری را که چند سالی با آن کار کرده بودم، نقد نکردم و گفته‌اند که خلاف منافع می‌بود اگر نقدی می‌کردم. بیرون آمدن من از آن گالری، دلیل مادی نداشت و اگر با ایشان همچنان کاری کردم، امروز ابزارها و آثارم از انبار این دوست به کارگاه آن همکار نمی‌رفتند و استطاعت اجاره کارگاهی را می‌داشتم. دلیل بیرون آمدن من از آن گالری - چنان که در نامه‌ای به مدیر آن نوشتم - فقدان فضای انتقادی بود و نه چیز دیگری. حال پاسخ به پرسش آخرتان که هدف گالری‌ها ارتقای هنر است یا بیزنسی تمام عیار، نمی‌دانم و نمی‌توانم حکمی کلی درباره تمام گالری‌ها بدهم. اما امروز می‌توانم بگویم که اگر زبان اول گالری‌ای فارسی نیست، قصد کار فرهنگی ندارد. اگر گالری‌ای درآمد خوبی دارد اما به فکر احداث آسانسور یا سطح شیب‌دار برای معلولان نبوده است، به جامعه‌اش عمیقاً فکر نکرده است. اگر انتظار دارد گالری‌های دیگر را نقد کنید و او را نه، اگر بخواهد فقط با او کار کنید، قبیله‌ای می‌اندیشد. اگر از هنرمندش بخواهد که کارش را خوش فروش کند و هنرمند سر بنهد، آن هنرمند دیگر اهلی شده است. اگر انتقادی داشته باشد و به زبان نیاورد، حتماً اهلی شده است. وضعیت گالری‌ها در تهران اسفبار است. می‌توانید تصور کنید که ناشری فقط کتاب‌های نشر خودش را بخرد یا بخواند؟ به نظرتان مضحک نمی‌آید اگر فقط از نویسندگان خودش

خوشش بیاید؟ فکر نمی کنید تاریخ هنر به این وضع خواهد خندید و بی رحمانه قضاوت مان خواهد کرد؟ آیندگان نخواهند پرسید که با گالری گردی می خواستید تاثیر اجتماعی بگذارید؟

فکر نمی کنید به جای مخاطب قرار گرفتن تنها یک گالری، شاید باید مجموعه ای از گالری ها مورد پرسش قرار می گرفت؟ این گونه شاید منتقدانی که ماجرای نامه را بسیار شخصی کردند هم کمتر به آن باور شما حمله می کردند.

کار من نقد قدرت است. درست در زمانی که حراج ها را نقد می کردم، یکی از کسانی که جوابیه نوشته است به من خرده می گرفت که چرا این ها را نقد می کنی و نه فلان گالری را. اگر صدای من بلند است و زبانم گزنده، گمان می کنم باید بر سر تاریک ترین نهادها فریاد بزنم، نه این یا آن گالری کوچک و بزرگ. فرق این نهادها را همه می دانند، منتهی برخی به روی خودشان نمی آورند. اجازه بدهید بار دیگر مطالبه صنفی مان را تکرار کنم: چرا تمام گالری ها مانند شرکت ها و نهادهای سالم صورت شفاف منابع درآمدی و دخل و خرج سالانه تان را منتشر نمی کنند؟

و حالا پاسخ به آن ها که ماجرای نامه را شخصی کردند. حق با ایشان است. لحن نامه تند و حتی بد بود. به گذشته بازگردم تلطیفش می کنم، نه چون مخاطب نامه را خوش آید، بلکه چون هدف اصلی از نوشتن چنین نامه هایی تاثیر اجتماعی آن هاست و به عین دیدم که لحن گزنده آن نامه نگذاشته بود برخی به مطالبات به حق مطرح شده در نامه بپردازند. از هر آن که با خواندن نامه من آزرده شده است، عذر می خواهم. قصدم همواره نقد اجتماعی هنر بوده است و بر سر قدرت فریاد زدن. من پاسخ جوابیه ها را هنوز نداده ام، زیرا جوابیه ها به شخص من پرداخته اند نه مطالباتم. اگر مساله شخصی بود، درجا پاسخ می دادم. خوانندگان روزنامه قانون می دانند که در زمانی که باید پاسخ اولین جوابیه را می دادم، پاسخ رییس اداره اوقاف شهر ری را در روزنامه قانون دادم، نه پاسخ آن هنرمند جوان را که تصور می کند در نامه من مصرف شده است. جدل قلمی با نهادهای قدرت معنا و هزینه دارد، و گرنه نواختن این یا آن هنرمند به صرف حمله به من مساله را فقط شخصی می کند و سود اجتماعی ندارد.

در مورد حراج تهران هم توضیحی دارید؟ می دانم گویا به موضع و رویکرد حراج تهران هم انتقاداتی دارید. آیا رفتار حراج تهران با هنرمندان را هم نوعی اهلی کردن می دانید؟ فقط این بار گویا قصد اهلی کردن خود گالری داران را هم دارند.

من بارها حراج ها را نقد کرده ام، در شرق، ای فلاکس، فصلنامه زمان (در فرانسه)، هنر آگه و بسیاری جاهای دیگر. برایم فرقی هم نمی کند کجای دنیا باشند. هنرمند حق دارد از طریق هنرش ارتزاق کند، اما اگر به سلیقه بازار تن داد دیگر به قول شما «اهلی» شده است.

حراج ها متأسفانه جریان سازی کرده و چهره هنرمندان و هنر ما را تغییر داده اند. البته من از منظر منتقد هنری می نویسم و نقد می کنم و سواد و قدرت تجسس ندارم. تحقیق درباره چند و چون دادوستد مالی حراج ها زمانی ممکن است که آن ها نیز به آن شفافیتی که گفتم، تن بدهند. حراج تهران دویاسه بار سراغ آثار من هم آمده که هر بار جوابشان کرده ام. از وضع هنر معاصرمان بسیار دل زده ام. همه جا بحث پول است. ویتالی کومار، هنرمند منتقد روس، برایم تعریف کرد که روسیه نیز همین طور شده، روسیه ای

که روزی معنویت به معنایی که مله‌ویچ می‌جست در آن یکی از بحث‌های غالب بود. به شما قول می‌دهم که همه‌جا به این شکل نیست. تمامیت‌خواهی سیاسی-اجتماعی موجود است که آدم‌ها را وامی‌دارد که به هر طریقی که شده به جایی بیاویزند، تا قبیله‌ای متنفذ بیابند، تا زیر دست و پا له نشوند، تا پشت گرم به جایی باشند، تا حیات‌شان تضمین شود.

موضوع گالری محسن شاید به یک دلیل دیگر نیز پرسروصدا شد و آن موضوع بانک آینده و به نوعی ورود بانک‌ها، مثل بانک پاسارگاد به موزه‌داری و گالری‌داری بود. برخی در این مورد نیز بعد از نامه شما حرف‌هایی را مطرح کردند. منظوری در نامه شما در خصوص این فرضیه بود یا خیر؟

پشت گرم به بانک باشن‌دیا نباشند، بیایند شفاف بگویند از کجا می‌آورند و کجا خرج می‌کنند. پرسش‌های بسیاری در آن نامه هست که دیده نشد. من از تاثیر بستر بر اثر هنری نیز گفته بودم. همکاران من می‌دانند که نمی‌شود فقر را در بانک به نمایش گذاشت. نمی‌شود پول‌های تاریک را با شعارهای چپ آذین بست. بستر فیزیکی نمایش اثر هنری در تاویل آن بسیار دخیل است. حواس همه‌مان و اول شخص خودم باید باشد که چنین دستگاه‌هایی آثار انتقادی را می‌گیرند و بی‌خاصیت می‌کنند. کار مستقل را می‌خرند تا از استقلال جز نامی نماند، تا اثر انتقادی پوشالی شود.

نامه انتقادی شما واکنش‌های بسیاری برانگیخت. با این رویه باز هم برای نقد کردن قدم جلو می‌گذارید؟

پس قدم گذاشتن در راه بی‌تعارف نقد کردن و دست‌وپازدن برای استقلال رای کار دشواری است. عده بسیاری از نامه من حمایت کردند و اغلب‌شان در خفا. ابتدا بسیار غمگین بودم که چرا در خفا حمایت می‌کنند و فریاد نمی‌زنند. امروز به ایشان حق می‌دهم، چون بسیار کار دشواری است. شخصیت‌تان را ترور خواهند کرد. تهدید خواهید شد. من در این مدت کوتاه تازه به عمق تلخی «دشمن مردم» ایسن و ملاقات با بانوی سالخورده دورنمات پی بردم. به معاینه دیدم که چطور می‌شود کسانی که با نامه موافق بودند نرم نرم بروند آن سوی خط بایستند یا حتی نامه را پیش از انتشار بخوانند و بگویند: «عالی است» و بعد که تاثیر نامه را دیدند، دشمن قسم‌خورده نام‌ها شوند. خوبی این سوی خط این است که سردر ندارد، قرارداد ندارد، جز با وجدان‌تان و آن راه با کسی عهدی نمی‌بندید. هر که خواست می‌تواند به این سو بیاید تا شاید بشود با هم جریانی مستقل بسازیم و از خجالت تاریخ هنر در بیاییم. تاریخ همه نیک و بدمان را قضاوت خواهد کرد. در آخر تاکید کنم که البته من به هیچ وجه دکتر استوکمان دشمن مردم نیستم؛ این روزها خودم را شبیه آن بچه داستان لباس جدید امپراطور اثر اندرسن می‌بینم. همه خوب می‌دانستند که پادشاه لباسی به تن ندارد. من اگر آن بچه باشم حتی نگفته‌ام که برهنه است، بلکه فقط پرسیده‌ام: «آیا می‌شود لباس‌تان را نشان‌مان بدهید؟» اما بسیاری از آن‌ها به سوی کودک چرخیدند و درست و حسابی خدمتش رسیدند که «تو را چه به قضاوت او. ردای قضاوت برایت گشاد است». ختم کلام آن که ردای گشاد من راتن پادشاه‌تان کنید.